

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

آزاد ل.

۱۶ فبروری ۲۰۱۳

افسانه‌های قرآنی

بخش چهارم

من زهد خشک را به دو ارزن نمی خرم

گر دیگران خرنند، خرنند، من نمی خرم

ملک الشعراء استاد نسیم اسیر

به ادامه سلیمان:

از داستان نویسی شیخ صدوق در کتاب: من لا یحضره الفقیه و مسعودی در «اثبات الوصیه» و تشریح ریزه کاری در مورد مورچه به خاطر مضحک بودن و جلوگیری از طوالت کلام صرف نظر شد، اگر از جزئیات افسانه‌ئی وارد شدن عزرائیل به قصر سلیمان و صحبت‌های رد و بدل شده میان شان بگذریم می توان گفت که نظر به همین روایت ها سلیمان پیامبر در حالی که بر عصایش تکیه داده بود فوت نمود و کسی از مرگش چیزی نمی دانست تا این که عصایش را موریانه خورد و جسد او به زمین افتاد، بیشتر مؤرخان عمر سلیمان را ۵۵ سال نوشته‌اند اما یعقوب بی ۵۲ سال ذکر کرده است

سوره سبا آیت ۱۴: (با این همه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقدر داشتیم کسی آن‌ها را از مرگ وی آگاه نساخت مگر جنبنده ای زمین (= موریانه ای که عصای او را می خورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خدا و کننده ها باقی نمی ماندند،

و به این ترتیب زندگی مردی افسانه‌ئی تورات و قرآنی به شکل افسانه‌ئی پایان یافت،

امید وارم آنانی که در ظاهر شیفته دین و اسلام خود را جلوه می دهند و در اصل حلقه زنجیر گردن شان در دست استعمار بسته است و همیشه سعی داشته اند که به مردم بفهمانند که ساینس تأیید کننده قرآن و قرآن بیان کننده ساینس می باشد در باره این داستان، ذکر ساق پای بلقیس در قرآن، عاشق شدن سلیمان، و صحبت شان با حیوانات روشنی ساینسی انداخته و معلومات ما را در ارتباط ساینس اضافه تر نمایند و همچنین به ما فهمانده شود که ضرورت طرح این هذیان ها در قرآن چه بوده و چی را ثابت می سازد؟؟

ای هموطن نازنین و بیخبرم!! یک بار به خود آی و فکر کن!! وقتی که این آیات قرآنی را می خوانی و معنی اش را هم نمی فهمی و یا ساده لوحی دیگر و یا هم غلام و رقاصه عرب برایت می خوانند و تو اشک می ریزی!! گاهی هم

توجه نموده‌ای که باید **بدانی** و اشک بریزی !!!؟؟ اگر تو با شنیدن داستان سلیمان و ساق‌های پای بلقیس اشک می‌ریزی واقعاً مسخره است!! مگر نیست؟؟؟؟ اگر تو نمی‌دانی و می‌خواهی بدانی لطفاً با یکی از این غلامان و دوکتورهای اسلامی در تماس شو و تقاضا نما تا مشکلاتت را حل کند! این همه پرو فیسور و حجة الاسلام و آیت الله و ملا و مولوی، طالب و چلی و هزاران بی‌وجدان خرد باخته برای چی هستند؟؟؟ چرا این‌ها نمی‌توانند همچو مشکلی را حل نمایند؟؟؟ لطفاً اول از خود و بعداً از آنها بپرس!! لطفاً!!

بعد از بررسی مختصر روایات مختلف در باره زندگی یکی از پیامبران افسانه‌ئی مندرج قرآن یعنی سلیمان پیامبر و پادشاه در بخش‌های گذشته اینک می‌پردازیم به تشریحات آنچه قرآن و کتاب‌های آسمانی و همچنان روایان اسلامی در باره شخصی دیگری به نام **ایوب پیامبر** افسانه‌ها گفته‌اند.

زندگی این پیامبر هم بیشتر به افسانه شباهت دارد تا یک واقعیت عینی که بتوان به موجودیت و همچنان پیامبری همچو آدمی اعتقاد داشت.

در قرآن در هشت آیت قصه شخصی به نام ایوب تشریح شده و چهار بار نام ایوب برده شده است. (بدون اینکه ذکری از رسالت و یا پیامبری او شده باشد) اما در تورات داستان او جامع‌تر تشریح شده است.

در روایات اسلامی آمده است که ایوب فرزند افرص از نوادگان اسحاق و نواسه ابراهیم بود، مادرش دختر حضرت لوط بود و همسرش رحیمه افرایم فرزند یوسف (این خودش داستانی جداگانه دارد) فرزند یعقوب بود.

"ایوب" مرد بلند بالا با گردنی کوتاه، سری بزرگ، موی پیچیده، چشم سیاه، چهره سبز داشت و به شریعت ابراهیم مردم را دعوت می‌کرد سرزمین مسکونی ایوب عوص بود و عوص از کوه‌های سعیر و شهرهای آدوم است، ایوب قبل از موسی ظهور کرد، برخی او را صد سال قبل از ابراهیم نوشته‌اند، (که در اینصورت او نمی‌توانست مردم را به شریعت ابراهیم دعوت نماید) در تورات سفر ایوب از سفرهای عهد قدیم قانونی است که مشتمل بر ۴۲ اصحاح است و پنج فصل بزرگ شرح حال او را نگاشته است.

فصل اول: در تقوای ایوب و املاک و اقارب و صفات اوست

فصل دوم: ماجرای بین او و سه دسته اصحاب اوست

فصل سوم: گفتارهای ظلمت‌آمیز اوست که الیاهو تقریرات او را بیان کرده

فصل چهارم: مخاطباتی است که خداوند با او فرمود

فصل پنجم: متضمن خضوع و خشیت و شفاعت او و آنچه خداوند به او عوض مال و اهلش عنایت فرموده است.

در معاصر بودن ایوب قول‌های ذیل است: معاصر موسی بوده است – معاصر الیاس رومی یا اردشیر پارس – معاصر یعقوب پیامبر – معاصر سلیمان پیامبر و پادشاه معاصر بخت النصر و یا هم این که صد سال قبل از ابراهیم بوده است و همچنان در محل بود و باش او هم اختلافات نظر زیاد است

اکثر روایت‌ها ایوب را متولد ۳۶۴۲ هیوط آدم می‌دانند.

در تورات و قرآن به شکل مشخص به نوع رسالت و پیامبری ایوب اشاره‌ای نشده است و گفته نشده چه نوع پیامبری بوده است، آنچه در این کتاب‌ها می‌خوانیم چنین است: ایوب مردیست بسیار حکیم، ثروتمند و نیکو کار، که ناگهان مصیبت دامنگیرش می‌شود ده فرزندش در یک طوفان سهمگین از دست می‌دهد، ثروتش به کلی از بین می‌رود، و خود به مرض جانگاز مبتلا می‌گردد، سه نفر از دوستانش به عیادت او می‌آیند و می‌کوشند برای ایوب توضیح دهند که چرا او به چنین مصیبتی دچار شده است، آن‌ها به ایوب می‌گویند او به دلیل کناهانش به این روز افتاده است، و در واقع خدا او را بدینوسیله مجازات می‌کند، ایوب اصرار می‌ورزد که چنین نیست، سرانجام خداوند از داخل یک گرد باد با ایوب سخن می‌گوید (شاید هم راهی دیگری برای فهماندن ایوب وجود نداشته است) و به او یاد آوری می‌کند که

انسان هرگز قادر به درک عظمت خداوند نیست. پس از شنیدن سخنان خداوند ایوب می گوید: پیش از این گوش من در باره تو چیز های شنیده بود ولی اکنون چشم من تورا می بیند، از این جهت از خود بیزار شده در خاک و خاکستر توبه می کنم

در تورات می خوانیم: در سرزمین عوص مردی زندگی می کرد به نام ایوب، او مردی بود درستکار و خدا ترس که از گناه دوری می ورزید، ایوب هفت پسر و سه دختر داشت و صاحب هفت هزار گوسفند، سه هزار شتر، پنجصد جفت گاو، پنجصد الاغ ماده و نوکران بسیار داشت، او ثروتمند ترین مرد سراسر آن ناحیه به شمار می رفت، هر یک از پسران ایوب جشنی در خانه خود به پا می کردند و همه برادران و خواهران خود را دعوت می نمودند تا در آن جشن شرکت کنند. وقتی روز های جشن به پایان می رسید ایوب صبح زود بر می خاست و برای طهارت هر کدام از فرزندان به خداوند قربانی تقدیم می کرد، ایوب این کار را مرتب انجام می داد تا احياناً اگر پسرانش ندانسته نسبت به خدا گناه کرده باشند بدینوسیله گناهان شان آمرزیده شود.

یک روز که فرشتگان در حضور خداوند حاضر شده بودند شیطان نیز همراه شان بود (بلی شیطان با فرشتگان، نزد خدا). خداوند از شیطان پرسید: کجا بودی؟ شیطان پاسخ داد: دور زمین می گشتم و سیر می کردم، آنگاه خداوند از او پرسید: آیا بنده من ایوب را دیدی؟ بر زمین کسی همچو او پیدا نمی شود، او مرد درستکار و خدا ترس است و از گناه دوری می کند. شیطان گفت: اگر خدا ترسی برای او سودی نمی داشت این کار را نمی کرد، ایوب و خانواده و اموالش را از هر گزند مخفوظ داشته ای، دسترنج او را برکت داده ای و ثروت زیاد به او بخشیده ای، دارائی اش را از او بگیری آنگاه خواهی دید که آشکارا به تو کفر خواهد گفت، خداوند در پاسخ شیطان گفت: برو هر کاری که می خواهی با دارائی اش بکن، فقط آسیبی به خود او نرسان، پس شیطان از بارگاه خداوند رفت.

یک روز وقتی پسران و دختران ایوب در خانه برادر بزرگ شان مهمان بودند قاصدی پیش ایوب آمد و به او گفت: گاو هایت شخم می زدند و ماده الاغهای کنار آن ها می چربیدند که ناگهان سابیها (قبیله وحشی و غارتگر) به ما حمله کرده حیوانات را بردند و تمام کارگران تو را کشتند تنها من جان سالم بدر بردم و آدمم تا بتو خبر دهم، سخنان این مرد هنوز پایان نیافته بود که قاصدی دیگری از راه رسید و گفت: آتش خدا از آسمان نازل شده تمام گوسفندان و همه چوپانان را سوزاند و تنها من سالم بدر آمدم تا بتو خبر دهم، پیش از این که حرفهای او تمام شود قاصدی دیگری وارد شد و گفت: کلدانیها در سه دسته به ما حمله کردند و شترهای را بردند و کارگران را کشتند و تنها من سالم بدر آمدم تا بتو خبر آورم، سخنان آن قاصد هنوز تمام نشده بود که قاصد دیگری آمد و گفت: پسران و دختران در خانه برادر بزرگ شان مهمان بودند که ناگهان باد شدیدی از طرف بیابان وزیده خانه را بر سر ایشان خراب کرد و همه زیر آوار جان سپردند و تنها من جان سالم بدر بردم تا بتو خبر دهم، آنگاه ایوب برخاسته از شدت غم لباس خود را پاره کرد سپس موی سر خود را تراشید و به حضور خدا به خاک افتاده گفت: از شکم مادر برهنه به دنیا آمدم و برهنه هم از این دنیا خواهم رفت خداوند داد و خداوند گرفت، نام خداوند مبارک باد. با این همه پیش آمد ها ایوب گناه نگرد و ناسزا نگفت.

فرشتگان دو باره به حضور خداوند آمدند و شیطان هم با آن ها بود، خداوند از شیطان پرسید: کجا بودی؟ شیطان گفت: در دور زمین می گشتم و سیر می کردم، خداوند گفت: آیا بنده ای من ایوب را دیدی؟ بر زمین مانند او کسی پیدا نمی شود او مرد درستکار و خدا ترس است و از گناه دوری میورزد، با آن که من را واداشتی تا اجازه دهم بدون هیچ علتی به او صدمه بزنی ولی او وفاداری خود را نسبت به من از دست نداده است، شیطان در جواب گفت انسان برای نجات جان خود حاضر است هر چه دارد بدهد به بدن او آسیب برسان آنگاه خواهی دید که آشکارا به تو کفر خواهد گفت. خداوند گفت: هر چه می خواهی با او کن ولی او را نکش (یعنی شیطان قادر به کشتن انسان ها هم است) پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت و ایوب را از سر تا پا به دملهای دردناک مبتلا ساخت، ایوب در خاکستر نشست

و تکه سفالی برداشت تا با آن خود را بخاراند ، زنش به او گفت : آیا با وجود تمام این بلا ها که خدا بر سرت آورده هنوز هم به او وفا داری ؟ خدا را لعنت کن و بمیر ، ولی ایوب جواب داد : تو مثل یک زن ابله حرف می زنی ، آیا باید چیز های خوب از خدا به ما برسد و چیز های بد نرسد ؟ با وجود تمام این بلا ها ایوب سخن سختی به ضد خدا نگفت . سه نفر از دوستان ایوب به نام های الیفاز تیمانی ، بلدد شوحی و سوفر نعماتی وقتی که از بلا های که بر سر ایوب آمده بود آگاه شدند تصمیم گرفتند با هم نزد ایوب بروند و با او همدردی نمایند و او را تسلی دهند وقتی ایوب را از دور دیدند به سختی او را شناختند و آن ها از شدت تأثر به صدای بلند گریستند و هفت شبانه روز بر بالین او نشستند .

سر انجام ایوب لب به سخن گشود و روزی را که از مادر زائیده شده بود نفرین کرد، **(تا اینجا نقل از تورات ، کتاب ایوب ، بخش دوم و سوم آیات یک تا ۱۳ بود)** بقیه کتاب ایوب شامل است به صحبت های آن سه دوست و حرف زدن با خدا و در اخیر باب ۴۲ می خوانیم: هنگامی که خداوند صحبت های خود را با ایوب تمام کرد خدا به الیفاز تیمانی گفت: از تو و دو رفیقت خشمگین هستم زیرا سخنان شما در باره من مثل سخنان بنده ام ایوب درست نبوده است اکنون هفت گوساله و هفت قوچ بگیری و پیش بنده ام ایوب بروید و آن را برای گناهان خود قربانی کنید و بنده من ایوب برای شما دعا خواهد کرد و من دعای او را مستجاب نموده از مجازات شما در می گذرم و آن ها هم چنان نمودند و خداوند آن ها را عفو نمود و به ایوب دختران و پسران زیبا روی داد و بعد آن ایوب ۱۴۰ سال عمر نمود و تا نسل چهارم خود را بدید.

از روایات اسلامی چنین استنباط می شود که ناراحتی و بیماری ایوب هفت سال و به روایتی هجده سال طول کشید و در این مدت تمام نزدیکانش او را ترک و تنها زنش با او بود و ترکش نکرد ، ایوب پیامبر در این مدت مورد آزار مردم قرار گرفت بطوری که حتی او را از شهر بیرون کردند و می گفتند که حتماً گناه بزرگی نموده که به این عذاب مبتلا گردیده است ، و به همین ارتباط آیات ۴۱ تا ۴۴ **سوره ص** چنین توضیح می دهد: (و بنده ما ایوب را به یاد آور آنگاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان من را به رنج و عذاب مبتلا کرد ، «به او گفتیم» با پای خود «به زمین» بکوب اینک این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی ، و «مجدداً» کسانش را و نظایر آن ها را همراه آن ها به او بخشیدیم تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمندان باشد «و به او گفتیم» یک بسته ترکه به دست بگیر و «همسرت را» با آن بزن و سوگند مشکن ما او را شکویا یافتیم چه نیکو بنده ای به راستی او توبه کار بود.

همچنان در قرآن **سوره انبیاء آیت ۸۴** می خوانیم: (و ایوب هنگامی که ندا کرد به پروردگارش و گفت که اذیت کشیدم من و تو بخشنده و بخشاینده ای و تو بهترین رحم کننده ای. پس اجابت کردیم او را و رفع نمودیم زیان او را و به او بخشیدیم از مال و اهلش مانند آن از رحمت خود و آنچه که سبب یاد آوری بندگان است.) در بعضی روایات اسلامی چنین آمده است: ایوب خود تقاضای بلا کرد و گفت صبر در بلا بهتر است از شکر در نعمت و صوابش صد چندان است.

اول محنت او در مال پدید آمد که چهل روز بود که هر دفعه چهل هزار گوسفند داشت و مراتعی داشت که چند فرسخ طول آن بود.

بنا بر اختلاف اخبار هفت روز گذشت که گاو ها و مزارعش آتش گرفت ، هفت روز دیگر گذشت که شتران او هلاک گردیدند، هفت روز دیگر گذشت تمام انبار هایش آتش گرفت و سیل برد، هفت روز دیگر آتش خانه و تمام اثاثیه اش را بسوخت.

ادامه دارد